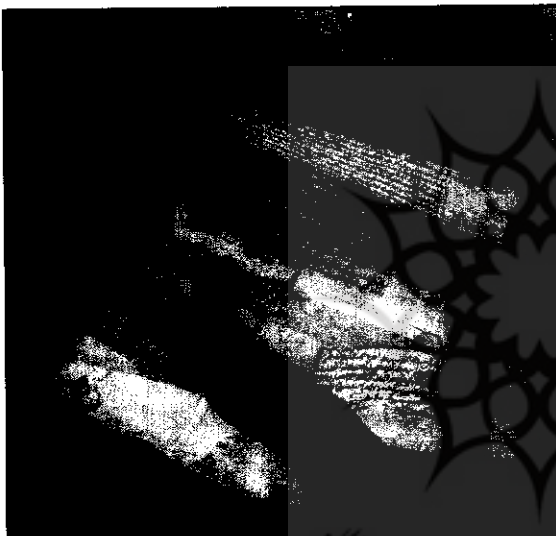


## یادداشتها و نکته‌ها :

# شیخ صدوق چه هنگام به بغداد رفته است؟

حسن انصاری قمی



در عین حال باید گفت که صدوق در سال ۳۵۲ ق وارد بغداد شده و نه پیشتر از آن، چرا که خود وی از حضورش در همین سال در نیشابور (خراسان) یاد کرده است. این سفر به دلیل زیارت حضرت رضا (ع) در مشهد صورت گرفته بود. او در شعبان این سال در نیشابور بوده است. خود صدوق می‌نویسد که در رجب ۳۵۲ ق با کسب اجازه از رکن الدولة بویه‌ی راهی زیارت امام رضا (ع) شده است. بنابراین صدوق در نیمه این سال در ری بوده و از آنجا راهی سفر خراسان شده بوده است. وی در نیمه راه در ماه شعبان این سال در نیشابور بوده است. طبعاً در این سفر از مشایخ شهرها و از جمله نیشابور بهره برده و این مطلب از روایات او از مشایخ نیشابور در این سفر چنانکه در آثارش دیده می‌شود، پیداست.

بر این اساس باید گفت که صدوق در نیمه سال ۳۵۲ ق در ری بوده و سپس به خراسان رفته و در شعبان همان سال در نیشابور بوده و احتمالاً در رمضان به زیارت حضرت رضا (ع) مشرف شده و در

نجاشی در شرح احوال صدوق در کتاب رجالش می‌نویسد: «محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی ابو جعفر، نزیل الری، شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة بخراسان و کان ورد بغداد سنة خمس و خمسين و ثلاثمائة و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السن» (رجال، ص ۳۸۹). از این عبارت بر می‌آید که صدوق علیه‌الرحمه برای نجاشی به عنوان یک عالم اهل ری (خراسان) مطرح بوده و ارتباطش با شیوخ طائفة در بغداد به این صورت بوده که برای نخستین بار در سال ۳۵۵ ق به بغداد درآمده است. جمله بعدی نجاشی در حقیقت جمله معترضه‌ای است که وضعیت علمی او را در بغداد با وجود کمی سن و سالش روشن می‌کند: «و سمع منه شیوخ الطائفة و هو حدث السن». بنابراین من تردیدی ندارم که این عبارت به طور ضمنی هرگونه سفر صدوق را به بغداد پیش از این تاریخ نفی می‌کند. در حقیقت برای نجاشی که یک عالم بغدادی است اهمیت دارد که صدوق اهل ری چگونه با مشایخ بغداد ارتباط یافته است و الا این استدلال که چون نجاشی درصدد نبوده مسافرت‌های علمی صدوق را به شکل استقصایی بیان کند، پس می‌توان نتیجه گرفت که ذکر این نکته که او در سال ۳۵۵ ق وارد بغداد شده از سوی نجاشی فقط برای بیان جمله بعدی یعنی اینکه شیوخ طائفة در بغداد در حالی که او کم سن و سال بوده از حدیث او بهره برنده می‌باشد، نادرست است. در حقیقت مقصود اصلی نجاشی، ذکر ورود او به بغداد و ارتباط با حدیث بغداد است و جمله بعدی مقصود بالعرض است.

بنابراین به نظر ما اولین سفر صدوق به بغداد به روایت نجاشی، سال ۳۵۵ ق بوده است و این سفر همان سفری بوده که شیوخ طائفة در بغداد از او حدیث شنیدند.

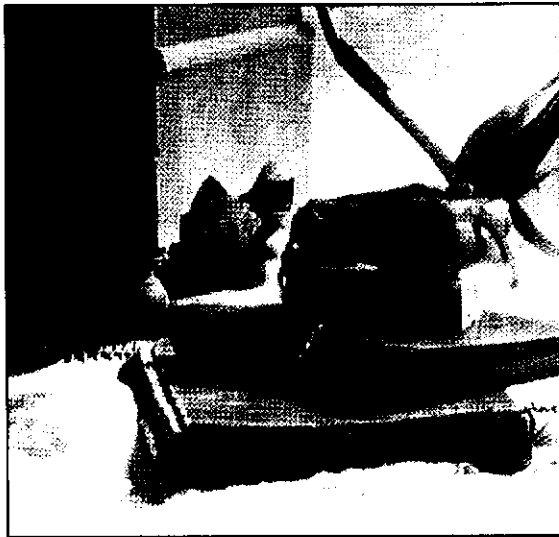
اما از دیگر سو می‌دانیم که خود صدوق تصریح می‌کند که در سال ۳۵۲ ق در بغداد از برخی محدثین حدیث شنیده است و این مطلب با آنچه از گفتار نجاشی آوردیم، تناقض آشکار دارد. بی‌تردید با توجه به آنچه درباره گفتار نجاشی آوردیم، باید گفت که نجاشی دچار سهو شده و تاریخ را به جای ۳۵۲ ق، ۳۵۵ ق ثبت کرده است.

باشد و هم در همدان و لنا باید نتیجه گرفت که وی در ذیحجه ۳۵۳ ق حج گزارده و در اوائل ۳۵۴ ق در قید و کوفه و همدان بوده است. با تفصیلی که گذشت، روشن می‌شود که معقول نیست صدوق که در ۳۵۴ ق تازه از سفر عراق و حجاز بازگشته بود و در همدان بوده است، یکبار باز در ۳۵۵ ق سر از بغداد درآورد، خاصه اینکه تعبیر نجاشی چنانکه گفتیم به طوری است که اولین سفر صدوق به بغداد را می‌رساند. بنابراین نجاشی بی‌تردید در تاریخ‌گذاری سفر صدوق به بغداد دچار سهو شده است.

متأسفانه در مقاله ابن بابویه در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، نویسنده در گزارش سفر صدوق به عراق و حجاز دچار اشتباهات بزرگی شده است. وی می‌نویسد (ج ۳ ص ۶۳): «وی ظاهراً در اواخر ۳۵۳ ق / ۹۶۴ م ری را به قصد سفر حج ترک کرد، به طوری که در ذیحجه همان سال مناسک حج را به جای آورد... لیکن می‌دانیم که وی در بازگشت به عراق در اوایل ۳۵۴ ق در قید... با ابوعلی احمد بن ابی جعفر بیهقی دیدار کرده... ابن بابویه در ادامه مسیر خود در همان سال وارد کوفه و بغداد گشته و در هر دو شهر اندک درنگی داشته است... همین اقامت کوتاه برای جمعی از مشایخ بغداد چون شیخ مفید این امکان را فراهم کرد که از وی استماع حدیث کرده و اجازه دریافت کنند». چنانکه می‌بینیم نویسنده توجه نداشته که سفر صدوق به بغداد در سال ۳۵۲ ق بوده و نه در اواخر ۳۵۳ و اقامت صدوق در بغداد در فاصله اواخر ۳۵۲ و تا ۳۵۳ ق بوده و نه در بازگشت به سفر حج در ۳۵۴ ق. وانگهی اقامت او در بغداد چنانکه گفتیم بیش از نیم سال و حتی بیشتر بوده و نه درنگی کوتاه چنانکه مؤلف مقاله فهمیده است. هرچند بعید نیست که در مسیر بازگشت از حج، در کنار کوفه، مدت خیلی کوتاه نیز در بغداد بوده باشد.

در گفتار نجاشی آمده بود که صدوق آنگاه که به بغداد درآمد، شیوخ طائفه از وی حدیث شنیدند، در حالی که او «حدث السن» بوده است. حال سؤال این است که مراد از شیوخ طائفه در عبارت نجاشی چه کسانی هستند؟ ظاهراً باید شخص هارون بن موسی تلعبیری را در شمار کسانی دانست که در این سفر صدوق به بغداد از وی حدیث شنیدند. او با اینکه از صدوق بزرگتر بود و از کسانی چون احمد بن ادريس اشعری (د ۳۰۶ ق) احادیثی شنیده بود (نک: رجال شیخ، ص ۴۴۴) که در طبقه مشایخ شیوخ صدوق بودند، از صدوق به تصریح شیخ طوسی در رجال حدیث شنیده است (ص ۴۹۵). البته سماع حدیث از صدوق از سوی شخصیتی با سعه روایتی هارون بن موسی تلعبیری طبیعی است، خاصه اینکه صدوق علاوه بر بهره‌گیری از حدیث مشایخ قم و ری، پیش از سفر به بغداد، راهی سفر به خراسان شده بود و در مسیر راه در شهرهایی مانند نیشابور از مشایخ حدیث شنیده بود و بهره‌گیری از این احادیث به واسطه صدوق برای کسی چون تلعبیری بسیار خوشایند بود.

اما چیزی که حقیقتاً مایه شگفتی است این است که چرا صدوق در سفر خود به بغداد از برخی مشایخ برجسته حدیث امامی در بغداد سماع



بازگشت شاید بدون اینکه در ری توقف کند، راه عراق را گرفته تا ضمن زیارت عتبات و بهره‌گیری از مشایخ حدیث عراق، از آنجا راهی حج شود. طبیعی است که صدوق نمی‌توانسته ذیحجه سال ۳۵۲ ق در حج باشد، چرا که خود اندکی پیشتر در خراسان بوده و با توجه به مسیر راه و شرایط آن زمان امکان حضور او در مراسم حج همان سال وجود نداشته است.

صدوق که اواخر سال ۳۵۲ ق وارد بغداد شده بود، نیم سالی یا بیشتر در عراق (بغداد و...) ماند و سپس برای انجام مناسک حج راهی حجاز شد (سال ۳۵۳ ق) و در ذیحجه سال ۳۵۳ ق حج گزارد.

صدوق پس از انجام مراسم حج و در مسیر بازگشت به عراق، در سال ۳۵۴ ق در قید (شهرکی در میانه راه مکه به کوفه، نک: معجم البلدان، ۲۸۲/۴) بوده است.<sup>۲</sup> او همان سال به کوفه رسید و از مشایخ کوفی بهره برد.<sup>۳</sup> احتمالاً صدوق در مسیر بازگشت چندی نیز در بغداد بوده است. بهر حال در مسیر بازگشت او به ری، صدوق را در همان سال ۳۵۴ ق در همدان می‌یابیم که چنانکه در اسناد صدوق هست، در مسیر بازگشت از سفر حج بوده است.<sup>۴</sup> در این اسناد صدوق تصریح شده که در همدان در بازگشت از مسیر حج و در سال ۳۵۴ ق از مشایخ آن شهر حدیث شنیده است و البته نباید سال ۳۵۴ ق را سال حج صدوق دانست، چرا که حضور در قید و کوفه و همدان همه پس از انجام مراسم حج در ذیحجه سال ۳۵۴ ق غیرممکن است. در مورد قید و همدان تصریح شده که پس از انجام مراسم حج بوده ولی در مورد کوفه چنین تصریحی ندیدیم. بنابراین ممکن است احتمال داده شود که صدوق در اواخر ۳۵۲ ق به بغداد آمده و تا اواسط و حتی اواخر ۳۵۴ ق در عراق (بغداد و کوفه) بوده و سپس برای انجام مراسم حج در پایان سال ۳۵۴ ق به حج رفته و آنگاه در بازگشت در قید و همدان از مشایخ حدیث شنیده است ولی حقیقت این است که با توجه به شرایط سفر در عصر صدوق امکان ندارد وی در چند روز آخر سال ۳۵۴ ق هم در قید حضور داشته

درک کرده بوده است. پدر علی بنا به گزارش نجاشی ملقب به مَمْلَه بوده و پدر ابن قولویه معروف، بنا به گزارش نجاشی، ملقب به مسلمه که بی تردید یکی تصحیف دیگری و احتمالاً مسلمه تصحیف ممله بوده است. مشکل در اینجا است که چرا نجاشی جد ابن قولویه معروف را به نام قولویه خوانده ولی در مورد برادرش نام جدش را مسرور خوانده است. به احتمال قوی نام اصلی جد این دو برادر مسرور بوده و قولویه لقب وی بوده است و یا می‌توان این احتمال را داد که نام او مسرور بوده ولی قولویه نام پدر و یا نیای مسرور بوده که تمامی خاندان در قم به او شناخته می‌شدند و در حقیقت نجاشی در تعبیر جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه، موسی را نسبتاً الی الجَد به قولویه منسوب کرده و نه پدر. خود ابن قولویه نیز به همین اعتبار خود را همه جا به جدش قولویه منسوب می‌کرده است، اما چون صدوق خود قمی الاصل و ساکن آنجا بوده و خاندان ابن قولویه را از نزدیک در قم می‌شناخته است و احتمالاً پدر ابن قولویه را خود در قم دیده بوده است (پدر ابن قولویه هم طبقه پدر صدوق بوده)، در بغداد که با ابن قولویه ملاقات می‌کند، او را به نام اصلی نیایش یعنی مسرور و نه لقب او (قولویه، به یک احتمال) و یا نام نیای اعلایش (قولویه، به احتمال دوم) منسوب می‌کند.

تنها مشکلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که در عبارت نجاشی ذیل احوال علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور، این تعبیر دیده می‌شود که «روی الحدیث و مات حدیث (حدث) السنن، لم یسمع منه» آیه الله خویی بر همین اساس استدلال می‌فرماید که این شخص نباید برادر ابن قولویه باشد، چرا که نجاشی تصریح کرده: لم یسمع منه. با این وصف در گفتار نجاشی نکاتی هست که می‌تواند مسئله را روشن کند: نخست اینکه نجاشی می‌فرماید: «روی الحدیث» و این تعبیر علی القاعده به این معنی است که او اهل روایت کردن حدیث بوده و حال روایت حدیث می‌توانسته یا در کتاب او باشد و یا در مجالس تحدیث که گروهی از وی حدیث بشنوند. نجاشی شق دوم را با عبارت «لم یسمع منه» منتفی دانسته است؛ اما بهر حال این شخص در جایی و به تعبیر دقیقتر در کتاب خود احادیث مسموع خود را روایت کرده است. اتفاقاً نجاشی بلافاصله می‌نویسد: «له کتاب فضل العلم و آدابه» و این خود استنباط بالا را تایید می‌کند. با این وصف از عبارت «لم یسمع منه» بر می‌آید که کسی کتاب فضل العلم را از وی شنیده است ولی این به معنی نفی روایت این کتاب به طرق دیگر و از جمله اجازه و یا مناوله نیست و به همین دلیل نیز نجاشی پس از ذکر نام کتاب بلافاصله طریق خود را به کتاب از طریق ابن قولویه بیان می‌کند و ابن قولویه نیز می‌گوید: «حدثنا اخی به»، با توجه به اینکه به طرق روایتی امامیه عموماً تفاوت برای حدثنا و خبرنا قائل نمی‌شوند و برای اجازه نیز تعبیر حدثنا به کار می‌برده‌اند، باید گفت که ابن قولویه کتاب برادر خود را نه به سماع بلکه به اجازه و یا مناوله از وی اخذ کرده بوده است. این احتمال نیز هست که در کلام نجاشی یعنی «لم یسمع منه» تعبیر «ألا اخیه» سقط شده باشد. بهرحال با این دلیل نمی‌توان امکان

حدیث نکرد. وی با اینکه در بغداد از محضر ابن جمابی و امثال او حدیث شنید، ولی از ابن داود قمی و ابوغالب زراری که آن هنگام در بغداد می‌زیستند، حدیثی نشنیده است. ابوغالب زراری با اینکه اصلاً کوفی است ولی احتمالاً از سال ۳۱۳ ق از کوفه خارج شده و احتمالاً از سال ۳۵۲ ق و یا از اواخر ۳۵۱ ق در بغداد سکنی گزید (برای منبع این استنباط، نک: رساله ابوغالب زراری، چاپ آقای جلالی، ص ۱۵۱ و ۱۵۲). او در بغداد درگذشت (به سال ۳۶۸ ق) و این مطلب توسط حسین بن عبید الله غضائری در تکملة رساله ابوغالب گفته شده است (ص ۱۹۳). بنابراین در سال ورود صدوق به بغداد، به احتمال قوی ابوغالب در بغداد حضور داشته، با این وصف از وی هیچ حدیثی نشنیده است.

در مورد ابن داود قمی نیز باید گفت که او بخش قابل توجهی از عمر خود را در بغداد سپری کرده است (نجاشی، ص ۱۹۲، ۳۸۴).

به احتمال قوی در زمان سفر یاد شده صدوق به بغداد، ابن داود قمی (د ۳۶۸ ق) در آنجا حضور داشته است، گرچه ظاهراً مدتی و احتمالاً کوتاه پس از ۳۳۳ ق به شام رفته بوده است.

ابن قولویه قمی نیز در آن هنگام در بغداد می‌زیست. ابن قولویه به احتمال زیاد از ۳۳۹ ق به بعد در بغداد سکنی داشته است و البته پیش از آن نیز به ظن قوی به بغداد آمده بوده است، خاصه که روایت او را از ابن همام اسکافی (د ۳۳۶ ق) که خود عالم ساکن بغداد بوده، می‌بینیم (نک: مقاله ابن قولویه قمی از نویسنده این سطور در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۹۱-۴۹۲). با این وصف تنها در یک جا می‌بینیم که صدوق از ابن قولویه روایتی را نقل کرده است.<sup>۲</sup> از سوی دیگر صدوق در موارد بسیاری در آثار خود از شخصی به نام جعفر بن محمد بن مسرور روایت کرده که با این عنوان در کتب رجالی اصلی از وی یاد شده است. این شخصیت کیست و چه نسبتی با ابن قولویه (یعنی جعفر بن محمد بن قولویه) دارد؟ آیه الله خویی در کتاب رجال خود قویاً احتمال اتحاد این دو تن را مردود می‌داند؛<sup>۳</sup> کما اینکه مرحوم علامه تستری نیز این احتمال را رد می‌کند؛<sup>۴</sup> با این وصف باید دانست که نجاشی در احوال ابن قولویه می‌نویسد: «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن قولویه ابوالقاسم و کان ابوه یلقب مَسْلَمَه من خیار اصحاب سعد و کان ابوالقاسم من ثقات اصحابنا و اجلّاهم فی الحدیث و الفقه، روی عن ابیه و اخیه عن سعد و قال: ما سمعت من سعد الا اریعة احادیث» (ص ۱۲۳).

نجاشی همچنین در ذیل عنوان «علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور ابوالحسین» می‌نویسد: «یلقب ابوه ممله، روی الحدیث و مات حدیث (حدث) السنن، لم یسمع منه. له کتاب فضل العلم و آدابه، خبرنا محمد و الحسن بن هدیه قالوا: حدثنا جعفر بن محمد بن قولویه قال: حدثنا اخی به» (ص ۲۶۲).

با کنار گذاردن این دو «ترجمه» می‌توانیم دریابیم که شخص دوم برادر ابن قولویه است که در ترجمه اولی از آن یاد شده و بزرگتر از ابن قولویه نیز بوده، چرا که سعد بن عبدالله اشعری را به مدت بیشتری

مشایخ شناخته شده این قولویه است. جالب اینکه هارون بن موسی تلعبیری هم از این قولویه روایت کرده و هم این قولویه در کامل الزیارات (ص ۳۴۴) از او حدیث نقل کرده است (نک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مقاله ابن قولویه، تالیف حسن انصاری).

بهر حال صدوق در بغداد و از حضور کوتاهش در آنجا کمال استفاده را کرد و از محضر ابن قولویه بهره برد، اما بهرحال میزان روایات او از ابن قولویه چندان زیاد نیست.

در مورد روایات صدوق از شریف ابو محمد حسن بن حمزه علوی طبری مرعشی، نیز اگر به جای تاریخ پیشنهادی نجاشی برای ورود حسن بن حمزه به بغداد در سال ۳۵۶ ق، تاریخ پیشنهادی شیخ طوسی (سال ۳۵۴ ق) را بپذیریم، شاید بتوان گفت که شیخ صدوق او را احتمالاً در فاصله کوتاهی که در سال ۳۵۴ ق در بازگشت از حج در بغداد بوده، دیده بوده است (برای احوال او نک: مقاله ابن حمزه در دایرة المعارف بزرگ اسلامی). شیخ مفید از ابن جمعی، محدث دانشمند بغداد در شعبان سال ۳۵۳ ق حدیث شنیده است. دور نیست که شیخ صدوق نیز در مجالس درس ابن جمعی در همان سال که مفید نیز حضور یافته بوده (و در حدود ۱۶ سال سن داشته)، خود نیز حاضر می شده است، گرچه صدوق در آن هنگام خود شیخ برجسته‌ای تلقی می شده است (نک: امالی مفید، ص ۱۰۹ - ۱۱۰).

ممکن است گمان شود که صدوق جز این یکبار دیگر تا آخر عمر خود، به بغداد نیامده بوده است ولی حقیقت این است که پذیرش این احتمال اندکی مشکل است و یا بهتر بگوییم با مشکل روبرو می شود. چرا که صدوق در فاصله سال‌های ۳۵۲ تا ۳۵۴ ق هنوز عمده آثار خود را تالیف نکرده بود (و شاید هیچ یک از آثار خود را) و احتمالاً صرفاً دفتری از حدیث داشت که از پدر و مشایخ خود در آن حدیث نقل کرده بود (دفتری حاوی اصول خود و اصول مشایخش). در بغداد نیز گرچه امثال هارون تلعبیری و حتی شیخ مفید در این سفر از وی حدیث شنیدند ولی این احادیث بیشتر شامل مسموعات صدوق از کتب پدر خود و ابن ولید و مشایخ قم و ری بود و نه سماع کتب تالیفی صدوق از وی. بنابراین چگونه شیخ طوسی در الفهرست و مشیخه، کتب صدوق را از طریق مشایخ بغدادی چون شیخ مفید و حسین بن عبیدالله غضائری روایت می کند (نک: الفهرست، ص ۴۴۴؛ مشیخه چاپ جدید التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۸۹، نیز ص ۳۹۰، ۳۹۱).

نجاشی نیز کتب صدوق را از طریق پدرش روایت می کند و می فرماید: «أخبرني بجمع كتبه و قرأت بعضها علي والدي علي بن احمد بن العباس النجاشي رحمه الله و قال لي: أجازني جميع كتبه لما سمعنا منه ببغداد» (ص ۳۹۲). تعبیر نجاشی هرگونه احتمال بعیدی را که شاید صدوق اجازه کتب خود را برای شیخ مفید و غضائری مکاتباً ارسال داشته، نفی می کند و تصریح می دارد که طبقه مشایخ نجاشی، اجازه کتب او را در بغداد از وی گرفته‌اند، هنگامی که از وی حدیث سماع کرده‌اند. این احتمال نیز که صدوق پیش از تالیف کتابهای خود، اجازه‌ای برای امثال شیخ مفید جهت روایت کتب خود سالها پیشتر از

اتحاد علی بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور مذکور در کتاب نجاشی و برادر ابن قولویه را نفی کرد.

جالب اینکه جعفر بن محمد بن مسرور در کتابهای صدوق از کسانی روایت می کند که مشایخ شناخته شده این قولویه هستند: حسین بن محمد بن عامر (که عموماً از عمویش عبدالله بن عامر و او از مشایخش عمدتاً ابن ابی عمیر روایت می کند). وی بسیاری نیز در این روایات از معلی بن محمد البصری روایت می کند. چنانکه ملاحظه می کنیم صدوق در این روایات با یک واسطه (جعفر بن محمد بن مسرور = ابن قولویه) از «شیخ» شیخ کلینی روایت می کند. برای صدوق روایت از ابن قولویه در این مورد بسیار جالب توجه بوده است. حتی کسی چون ابوغالب زراری به دلیل قمی بودن حسین بن محمد بن عامر (برای او نک: نجاشی، ص ۶۶)، با اینکه معاصر ابن قولویه است، به واسطه کلینی از او روایت می کرده است (همانجا).

شیخ دیگر جعفر بن محمد بن مسرور، محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری است (امالی صدوق، ص ۳۶۶). او نیز از مشایخ ابن قولویه در کامل الزیارات است.

جعفر بن محمد بن مسرور همچنین از معاصرش ابن بطة قمی روایت می کرده است (التوحید، ص ۱۰۷). روایتی را از ابن قولویه از ابن بطة ملاحظه نکرده‌ام، اما با این وصف روایت ابن قولویه از وی مستبعد نیست.

نکته مهمی را نیز که باید همینجا گفت این است که غیر از صدوق، دو تن دیگر را نیز می شناسیم که از جعفر بن محمد بن مسرور روایت می کرده‌اند: یکی علی بن محمد بن یوسف ابوالحسین البزاز (نک: جمال الاسبوع، ص ۱۰۳؛ فلاح السائل، ص ۱۱۸ - ۱۱۹، ۵۰۰).

در این موارد ابن مسرور از پدرش و قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم همدانی روایت می کند که هر دو از مشایخ ابن قولویه هستند.

علی بن محمد بن یوسف یاد شده شخصیتی است ناشناخته و البته معاصر صدوق. او از ابوغالب زراری نیز روایت می کرده (طبعاً در بغداد) (نک: فلاح، ص ۴۳۰). شاید او همان علی بن محمد بن یوسف بن مهجور ابوالحسن الفارسی معروف به ابن خالویه باشد که چند کتاب در عمل ماه‌های رجب، شعبان و رمضان نوشته بوده است و نجاشی به واسطه مشایخش از او روایت می کرده است (اخیرنا عنه عدة من اصحابنا) (ص ۲۶۸). در این صورت ابوالحسین در عبارت ابن طاووس تصحیف است؛ ضمن اینکه لقب بزاز در کلام نجاشی نیامده است. این احتمال نیز هست که مراد از علی بن محمد بن یوسف در کلام ابن طاووس، قاضی ابوالحسن علی بن محمد بن یوسف (در سرمن رای) باشد که نجاشی از او روایت می کرده (نجاشی، ص ۳۵۵) و حتی احتمال این هست که هر سه این افراد متحد باشند.

هارون بن موسی تلعبیری دومین کسی است که غیر از علی بن محمد بن یوسف باید در کنار صدوق و در جمله راویان از جعفر بن محمد بن مسرور از وی یاد کرد (فلاح، ص ۲۳۸). در این روایت ابن مسرور از حسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی روایت می کند که از

### یادداشتها

- ۱- این استدلال که به نظر ما نادرست است، توسط دوست دانشمند جناب آقای سید محمد جواد شبیری تبیین شده است، نک: چهار مقاله، از منشورات کنگره هزاره شیخ مفید، شماره ۵۵، قم، ۱۴۱۳ ق، ص ۶۵-۶۶.
- ۲- نک: صدوق، عیون اخبار الرضا، چاپ لاجوردی، ۵۹/۱؛ نیز نک: الا مالی، ص ۳۸۶؛ کمال الدین، ۲۶۴/۱، ۵۰۵/۲، التوحید، ص ۱۵۷؛ معانی الاخبار، ص ۱۵؛ برای روایت او در بغداد که می‌تواند مربوط به این سفر باشد.
- ۳- نک: همان، ۱۴/۱، ۹۹، ۱۱۸، ۲۰۹، ۹۹/۲، ۱۲۱، ۲۳۸، ۲۷۹؛ معانی الاخبار، ص ۱۴۵؛ التوحید، ص ۴۰۶.
- ۴- نک: عیون، ۵۷/۲.
- ۵- نک: عیون، ۱۲۹/۱، ۳۴۹، ۲۵۰، ۲۶۲؛ الخصال، ص ۱۱۵؛ التوحید؛ ۲۳۲ (بی‌تاریخ)؛ برای روایت او از مشایخ کوفی، خاصاً نک: الامالی، ص ۱۱، ۱۲ و بسیاری موارد دیگر.
- ۶- نک: الخصال، ص ۱۰۶، ۲۹۵، ۳۲۰، کمال، ص ۳۶۹، التوحید، ص ۷۷.
- ۷- نک: فضائل الاشهر الثلاثة، ص ۳۳. مرحوم آیه الله العظمی شیخ مشایخنا العظام علامه خوبی در معجم رجال الحديث (۱۰۸/۴) ضمن اینکه احتمال روایت صدوق از ابن قولویه را منتفی نمی‌داند، ولی می‌فرماید روایتی را از صدوق از ابن قولویه در آثارش نیافتیم!!
- ۸- همان، ۱۲۰/۴ - ۱۲۱.
- ۹- نک: قاموس الرجال، ۶۸۴/۲.
- ۱۰- برای حسین بن محمد بن عامر، نک: خوبی، معجم، ۷۶/۶-۷۷؛ برای روایت ابن قولویه از وی، نک: نجاشی، ص ۲۱۸، ۴۱۸.
- ۱۱- و نیز حتی اشاره‌ای به شرح احوال صدوق در الانتساب سمعانی (۲۳۰/۱ - ۲۳۱). ابو حیان توحیدی در اخلاق الوزیرین (ص ۱۶۷) از طرد و منع ابن بابویه از حدیث گفتن از سوی صاحب بن عباد (در ری) سخن به میان آورده است. تاریخ چنین واقعه‌ای دانسته نیست. در عین حال می‌دانیم که صدوق برای صاحب بن عباد وزیر آل بویه احترام بسیاری قائل بوده و با او نزدیک بوده است، گرچه جزئیات روابط او با صاحب و اینکه در چه سطح و با چه کیفیتی بوده و آیا یک چند میان آن دو مشکلی پدید آمده بود، بر ما روشن نیست. می‌دانیم که صدوق کتاب عیون اخبار الرضا (ع) را برای صاحب بن عباد نوشته و این مطلب را در مقدمه متذکر شده است (همان، ۳/۱ - ۴). متأسفانه این نکات و همچنین نوع روابط و تاریخ مناسبات صدوق با آل بویه در مقاله ابن بابویه دائرة المعارف بزرگ اسلامی بررسی نشده و من در کتابچه‌ای که پیرامون صدیق نوشته‌ام در این باره سخن گفته‌ام، برای بحث از ابن بابویه در کتب ابوحیان توحیدی، نیز نک: همان، ص ۲۵۴؛ الصداقة و الصدیق، ص ۲۰۳، ۲۹۱.

تالیف آنها، صادر کرده باشد و آنان بر اساس آن اجازه، کتب تالیفی صدوق را که بعدها به بغداد آمده روایت می‌کردند، از اساس باطل است. چرا که ضمن اینکه این شیوه غیر معمول و نادرست تلقی می‌شده، از دیگر سو باید دانست که اجازه صدوق برای این مشایخ، نه برای جمیع مسموعات خود بلکه برای فهرست آثاری بوده که طوسی و نجاشی آنها را برشمرده‌اند و در حقیقت صدوق فهرست آثار خود را برای ایشان برشمرده و آنگاه اجازه آن را به ایشان اعطا کرده است؛ بنابراین صدوق در اواخر عمر نیز سفری به بغداد داشته است. تعبیر نجاشی هم در مورد صدوق که «هو کان ورد بغداد...»، چنانکه گفتیم ناظر به اولین ارتباط شیخ صدوق که اهل ری بوده با بغداد است و نه بیانگر انحصار سفر او به بغداد.

خطیب بغدادی در شرح احوال صدوق در کتاب تاریخ بغداد (۸۹/۳) می‌نویسد: «محمد بن علی بن الحسین بن بابویه، ابو جعفر العمی (=القمی) نزل بغداد و حدّث بها عن ابيه...». عبارت نزل، نشان می‌دهد که صدوق مدت بلندی در بغداد سکنی داشته و این نمی‌تواند ناظر به سفر سال ۳۵۲ ق وی باشد. احتمال این هست که مراد خطیب سفر دوم صدوق باشد که در آن اجازه کتب خود را به پدر نجاشی و شیخ مفید و غضائری داده بوده است. متأسفانه چنین منبع مهمی یعنی تاریخ بغداد خطیب بغدادی مورد بهره‌برداری مؤلف مقاله ابن بابویه در دائرة المعارف بزرگ اسلامی قرار نگرفته است، کما اینکه مؤلف مقاله از منبع با ارزش الصداقة و الصدیق و اخلاق الوزیرین ابوحیان توحیدی که حاوی نکته بسیار مهمی درباره شرح احوال صدوق است غفلت کرده است. در مقاله ابن بابویه حتی اشاره‌ای به ارتباط صدوق با صاحب بن عباد، وزیر دانشمند آل بویه نشده است.»

روایت ابن نوح سیرافی از صدوق، به احتمال قوی در بغداد بوده، اما از تاریخ آن اطلاعی نداریم. احتمال اینکه ابن نوح، صدوق را در فاصله سالهای ۳۵۲ تا ۳۵۴ ق دیده باشد، دور نیست، خاصه که می‌دانیم او از ابوغالب زراری و ابن داود قمی و ابن قولویه قمی (هر سه در گذشته ۳۶۸ ق) روایت می‌کرده است (و طبعاً در بغداد). البته او در ۳۵۲ ق در بصره بوده است (برای احوال او نک: مقاله من با عنوان ابن نوح سیرافی در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۶۱ - ۶۲).

روایت ابوالحسین محمد فرزند هارون بن موسی تلعبیری از صدوق نیز بی‌تردید در بغداد بوده و احتمال روایت او از صدوق در ری جداً بعید است (برای روایت او از صدوق، نک: دلائل الامامة، ص ۱۱).

او بی‌تردید در سال ۳۵۲ و یا ۳۵۳ ق از صدوق سماع حدیث نکرده و سماع او از صدوق مربوط به سفر دوم ابن بابویه به بغداد است (برای او نک: فلاح السائل، ص ۲۵۰؛ جمال الاسبوع، ص ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۶۲، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۶۰، ۲۶۲؛ کلبرگ، کتابخانه ابن طاووس، ص ۳۸۸، فرج المهموم، ص ۲۳۶؛ نیز نک: نجاشی، رجال، ص ۴۳۹ در ذیل احوال پدرش که از ابو جعفر فرزند هارون نام می‌برد و شاید مراد از او همان ابوالحسین باشد، یعنی یک تن دو کنیه داشته است، نیز نک: همو، ص ۷۹).